

رسول پویان

## درس آزادی

به غیر سبزه یاد تو در باور نمی گیرد  
دمی جز شوق دیدار تو ام درس نمی گیرد  
به جز مهر تو در شبهای بی پایان تنهایی  
چراغ دیگری در کلبه دل در نمی گیرد  
کتاب عشق را از نرگس چشم تو می خوانم  
سرودی در دبستانم ازین خوشتر نمی گیرد  
وفا و عهد را بنگر که جز یاد زلال عشق  
خیال دیگری در دیدگان، دلبر نمی گیرد  
چنان از قلب پاکش لمحۀ عشق و صفا جوشد  
که جز مهر و محبت در دل پیکر نمی گیرد  
ز فیض رحمت یزدان می تابد به دلها نور  
که غیر لطف و گرمی سینه مادر نمی گیرد  
کسی گرمستی و شور و نشاط عشق می خواهد  
درین دنیای فانی جز لب ساغر نمی گیرد  
صفا و عشق و مستی از دل پاکان شود بیرون  
درین دوران غم لطفی ازین برتر نمی گیرد  
دلم خونست گرچه از غم و درد زمان لیکن  
ز تلخستان دوران فکری جز شگر نمی گیرد  
بگوش نسل نو آخرمخوان درس اسارت را  
که جز آزادی و نور دل اختر نمی گیرد  
بنام هممت والای ارباب کرامت را

که از حکام فاسد رتبه و افسر نمی گیرد  
زبیم ظلمت کین شیاطین نیست پروایی  
دلم جز نور الهام سیرت داور نمی گیرد  
درخت زندگی در گلشن آزاد می بالد  
کسی از نخل استبداد هرگز بر نمی گیرد  
صفای عشق و مهردوستی پاشید در دلها  
کزین بهتر شرابی دردل کوثر نمی گیرد  
مکن خاموش شمع محفل یاران همدل را  
که آدم سوزش بهتر از آن دربر نمی گیرد  
زسوز داغ دل‌های پریشان مشعل افروزید  
که جز لعل بدخشان لاله احمر نمی گیرد  
ز سوگ هر دم ما درس آزادی کنید از بر  
غم و سودای ماتم را کسی از سر نمی گیرد  
زدیو وحشت گرگان باکی نیست مردم را  
که جز شیرو عقاب آغوش دوندرنمی گیرد  
طلسم کینه و ظلم و ستم را بشکنید آخر  
که دیگر قتل نفس و فتنه درکشور نمی گیرد